

«هفتگ جام جم» چهار صفحه ویژه از روزنامه جام جم است، جایی که قرار است هر آخر هفته دور هم بنشینیم و راجع به موضوعی که در زندگی روزمره درگیر آن هستیم و کمتر به آن فکر می‌کنیم، صحبت کنیم. آخر هفته‌ها با «هفتگ جام جم» همراه باشید.

ویژه‌نامه آخر هفته روزنامه جام جم

# #هفتگیجامجم

پنجشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۰ :: شماره ۵۹۳۱

۱۳  
جام جم

این شماره:

چفیه

## پرچم مشترک

روایت‌هایی پیرامون چفیه‌هایی که فقط یک نوع پوشش نیستند



زن مجاهد فلسطینی در جریان درگیری با اشغالگران صهیونیست



اگر می‌خواهید چفیه را در مقام یک شخصیت سینمایی ببینید با علی رستگار همراه شوید

**نشالی که آدم را عوض می‌کند**



میلاد عرفان‌پور می‌گوید شاعران هم مثل رزمنده‌ها از چفیه کاربردهای مختلفی می‌کشند

**چفیه روی دوش شعر**



چفیه نماد مقدس‌ترین عشق‌های زمینی و آسمانی است به روایت مرتضی درخشان

**دست محبت حسین علی‌ر**



حامد عسکری هنوز نمی‌داند که آدم، عاشق چفیه می‌شود یا چفیه از آدم یک عاشق می‌سازد

**چفیه قرمز**



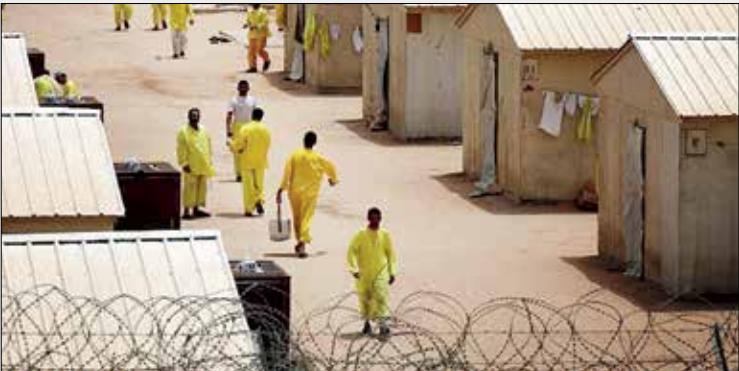
خیلی سال است که زندگی آرمان‌گرایانه ما با چفیه‌های فلسطینی عجین شده است

## همه چیز از چفیه لیلا خالد شروع شد

روایت جلد

از همه با فلسطینی‌ها. شناخت فلسطین را از لیلا خالد شروع کرده و با ابوجهاد به رشد رسانده و حالا با اجتماع اردوگاهی فلسطینی، زیست آوارگی و اسارت را تجربه می‌کردم. از همه قشر، از رانی که یک دانشجوی فلسطینی در دانشگاه بغداد بود، تا تیسیر که مهندسی بوده در موصل یا ابوصیام که چوپانی بود در درعای سوریه. و عمق این دوستی‌ها در درد دل کردن‌های ابوصیام در گوشه‌ای از کمپ به اوج خود می‌رسید. با وجودی که در این جمع، شیعیان لبنان و سودان یا حتی شرق عربستان حضور داشتند، ولی خلوت کردن‌های من بیش‌تر با همین ابوصیام کم و بیش سلفی بود و رانی و محمد که گرایش به اخوان المسلمین غزه داشتند و... و یادگاری‌ای که از همین ابوصیام داشتم، لطفش بود که در محرومیت من از امکان اصلاح سروسورت توسط گروهیان عقده‌ای آمریکایی، پری‌پرا نصیم شده بود. وقتی گفت بیا برویم زیر آن سایه خودم از اعضای گروهک رجوی، تنها گروهی که تعداد قابل توجهی اسیر داشتند ولی کلونی نبودند، فلسطینی‌ها بودند. هر کدام با جمعی در چادری غیر فلسطینی. درست همین شکلی که الان در دنیا پخش‌اند. جمعی در اردن، جمعی در سوریه، جمعی در لبنان، جمعی در کویت، جمعی در مصر و... اقتضاء خبرنگاری و مستندساز بودنم باعث می‌شد با همه این گروه‌ها رفاقت داشته باشم و بیش‌تر

از همه با فلسطینی‌ها. شناخت فلسطین را از لیلا خالد شروع کرده و با ابوجهاد به رشد رسانده و حالا با اجتماع اردوگاهی فلسطینی، زیست آوارگی و اسارت را تجربه می‌کردم. از همه قشر، از رانی که یک دانشجوی فلسطینی در دانشگاه بغداد بود، تا تیسیر که مهندسی بوده در موصل یا ابوصیام که چوپانی بود در درعای سوریه. و عمق این دوستی‌ها در درد دل کردن‌های ابوصیام در گوشه‌ای از کمپ به اوج خود می‌رسید. با وجودی که در این جمع، شیعیان لبنان و سودان یا حتی شرق عربستان حضور داشتند، ولی خلوت کردن‌های من بیش‌تر با همین ابوصیام کم و بیش سلفی بود و رانی و محمد که گرایش به اخوان المسلمین غزه داشتند و... و یادگاری‌ای که از همین ابوصیام داشتم، لطفش بود که در محرومیت من از امکان اصلاح سروسورت توسط گروهیان عقده‌ای آمریکایی، پری‌پرا نصیم شده بود. وقتی گفت بیا برویم زیر آن سایه خودم از اعضای گروهک رجوی، تنها گروهی که تعداد قابل توجهی اسیر داشتند ولی کلونی نبودند، فلسطینی‌ها بودند. هر کدام با جمعی در چادری غیر فلسطینی. درست همین شکلی که الان در دنیا پخش‌اند. جمعی در اردن، جمعی در سوریه، جمعی در لبنان، جمعی در کویت، جمعی در مصر و... اقتضاء خبرنگاری و مستندساز بودنم باعث می‌شد با همه این گروه‌ها رفاقت داشته باشم و بیش‌تر



اردوگاه آمریکایی بوکا در عراق

همدفتری داشتند. یکی از اعضای شورای مرکزی جهاد اسلامی که به روایتی معاون فتحی شقاقی هم شناخته می‌شد، نماینده جهاد در تهران بود. حالا من توانسته بودم به دفترشان در محله گیشا رفته یک مصاحبه چندین ساعته با ایشان داشته باشم. ابوجهاد، نماینده جهاد اسلامی فلسطین در تهران در ساعاتی که با هم بودیم خارج از بحث مصاحبه، کلی بحث‌های دیگر را با من پیش کشید که من هم خیلی از آن صحبت‌ها را در قالب گزارش و حاشیه مصاحبه منعکس کردم. هم‌زمانی بودن‌مان در آن ملاقات و هم نوع تنظیم و انعکاس آن مصاحبه، عامل رفاقت من و ابوجهاد شد. در همان ایام پس از آن مصاحبه، دوستی از روزنامه‌های رنگ زد که می‌خواهد یک مصاحبه حضوری با ابوجهاد داشته باشد. خب من هم تأیید کردم که کار خوبی می‌کند. ولی آن دوست و همکاران گفت که نه، منظورش این بوده به جز آن تأیید ضمنی، یک تأییدیه برای جهاد اسلامی می‌خواسته. خیلی متعجب شدم و این‌که متوجه منظور رفیق‌مان نمی‌شوم. دست آخر کاشف به عمل آمد دوستان از روزنامه قدس رنگ زده‌اند دفتر جهاد اسلامی برای گفت و گو با ابوجهاد، ابوجهاد هم خیلی محکم گفته برای تأییدیه کسی که برای مصاحبه می‌خواهد بیاید دفتر جهاد، به سهیل بگویید به ما رنگ بزنند و خبرنگاران را تأیید کند! از آن پس بود که رابطه من و ابوجهاد و دفتر جهاد فلسطینی از شکل عادی خارج شد و به شکل ویژه درآمد و ابوجهاد شد نخستین دوست فلسطینی من.

یک هواپیمای آمریکایی را گروگان گرفتند تا لیلا آزاد شود و شد. و بعد از این بود که من فهمیدم جایی به نام فلسطین وجود دارد که الان آزاد نیست و لیلا که نشالی دور سر و گردن دارد و اسلحه‌ای در دست، با دوستانش برای آزاد کردن آن‌جا می‌جنگند. سال‌ها بعد که انقلاب شد و راه ارتباط ایران و فلسطینی‌ها باز شد، دیدم آن‌چه دور سر و گردن لیلا خالد بود حالا به شکل ویژه تزئین شده و با عقال روی سر یاسر عرفات سفت شده است که به آن چفیه می‌گویند. همانی که سال‌ها بعد لیلا خالد با دست خود در کنفرانس اسلامی تهران بر گردن رهبر انقلاب انداخت. من هنوز هم پس از چهل و چند سال، آن ویژه‌نامه را در آرشیو مجله‌های قدیمی‌ام دارم که در آن زنی با چفیه دور سر و گردن و اسلحه‌ای در دست برای آرمان فلسطین می‌جنگیده است.

اولین دوست فلسطینی من یک ابوجهاد بود

مدتی بود که در عالم روزنامه‌نگاری دارای اسم و رسمی شده بودم. انتفاضه اول فلسطین به اوچش رسیده بود که به واسطه یکی از دوستان راهی به دفتر جهاد اسلامی فلسطین پیدا کردم. مدت‌ها پیش، از روی علاقه‌ام در حوزة فلسطین و آرمان آزادی‌اش روی گروه‌های درگیر در سرزمین‌های اشغالی مطالعه می‌کردم. از شخصیت‌های اسطوره‌ای‌ام فتحی شقاقی بود که در یک عملیات تروریستی به شهادت رسید. فتحی دبیر کل جهاد اسلامی بود که در تهران



لیلا خالد مجاهد فلسطینی

کرده بودم که هر از چندی به این صفحات سر زده و آن زنی که اسلحه داشت و شالی دور سر و گردن را ببینم. تا وقتی که از پدرم خواستم چیزهایی که در آن صفحات هست را برایم توضیح دهد. پدر که از پیگیری من کنجکاو شده بود اول کل گزارش را خواند و بعد خلاصه‌اش را برایم تعریف کرد. این که اسم این خانم لیلا خالد است. لیلا فلسطینی است و برای آزادی فلسطین می‌جنگد و برای این که دیگران هم بدانند چرا می‌جنگد یک هواپیمای اسرائیلی را از مسیرش خارج کرده و به سمت لندن برده و در لندن توسط پلیس بازداشت شده ولی بعدها دوستانش

شاید اولین بار که من با شکل و شمایل و کاربرد چفیه آشنا شدم، برای دوره پیش از طاغوت و شاهنشاهی. چهار پنج سال بیشتر نداشتم. عموم برخی از ویژه‌نامه‌های مجلات را که می‌خواند برای ما می‌آورد. جوانان، اطلاعات هفتگی، تهران مصور. اکثر این هفته‌نامه‌ها و مجلات ویژه‌نامه‌های خاصی برای نوروز داشتند. رویه‌ای که تا این دوره هم ادامه داشته است.

من که مدرسه نمی‌رفتم و خواندن نمی‌دانستم. ولی تماشای عکس‌های این مجلات از سرگرم‌کننده‌ترین مشغولیات بود برایم. ورق می‌زد و حظ می‌برد. در یکی از این ویژه‌نامه‌ها گزارشی داشت که مثل مطالب دیگر از نوشته‌هایش چیزی نمی‌دانستم ولی عکس‌هاش برایم گیرا بود و غور شدنی. درگیری بود و هجوم پلیس و دست‌گیر کردن جمعی و زنی که جایی باکت و دامن بازداشت شده بود و در صفحات دیگر شالی با چهارخانه‌های ویژه دور سر و گردنش بود در حالت‌های مختلف. و بعد هم اسلحه‌ای در دست چپش. همین عکس آخری که مسلسل به دست، شالی با چهارخانه‌های ویژه دور سر و گردنش بود مرا جذب کرد. چهار پنج سال بیش‌تر نداشتم ولی این مجله را در بساط اسباب‌بازی‌های خود حفظ



سهیل کریمی

روزنامه‌نگار و مستندسازی که حاضر است سرش را به دست چوپان فلسطینی بسپارد